

فاصله به حرف ساده ست



حسین شکیب راد
دبیر «نوجوان»

با توجه به این که دهه پنجاهی ها خودشان را نسل سوخته می دانند و دهه ۶۰ هم

همین طور و ایضا دهه ۷۰ دهه هشتادی ها احتمالا نسل ته دیگ اند. گرچه به لطف نجسب بودن روزگار بی روفق مرادشان، خیلی ظاهر خوبی دارند و ته چین وار از آب در آمده اند. اما معلوم نیست چرا همچنان، همان نسل های سوخته مذکور تمام تلاششان را می کنند تا به زور هم که شده این قشر را از ماکروفر تنهایی هایشان بیرون بکشند؛ یعنی کافی است يك دهه هشتادی بخت برگشته، دو دقیقه با خودش خلوت کند (گرچه در این خلوت انس، بدون شك جناب موبایل غریبه نیست و حتما حضور پررنگی دارد!)؛ آن وقت است که این جملات از کتاب نانوشته ای که دست همه پدر و مادرها وجود دارد فریاد می شود که: «بچه مگه تو درس و مشق نداری؟! یا «چرا اون ماس ماسك رو نمی داری کنار به دقیقه بیای پیش ما» و جالب ترین که «به دقیقه بیا ببین بابات چی کارت داره» و این در حالی است که یا پدر مورد نظر هنوز از سرکار به منزل بازنگشته یا اگر هست خودش هندزفری در گوش مبارک کرده و قوس کمرش بر روی تلفن همراه تنه به تنه کمان آرش می زند. فاصله همیشه چیز خوبی نیست. رابطه پدر و مادر با فرزندان، رانندگی در اتوبان نیست که اگر نزدیک هم شدند نگران تصادف باشیم. یا اتاق نوجوان، عابریانك نیست که والدین مجبور باشند با فاصله مجاز از آن عبور کنند. نه این که حریم خصوصی را زیر سؤال ببریم ها؛ نه. منظور این است که چرا باید آنچه در زمان های قدیم شكاف نسلی نامیده می شد امروز به دره هایی عمیق تبدیل شده باشد؟! حالا من که نمی دانم چقدر از همان نسل سوخته که در مقام ارزشمند پدری و مادری نسبت به شما دهه هشتادی ها و خلاصه نوجوان های عزیز قرار دارند، این قبیل نوشته جات را در ضمیمه نوجوانه می خوانند و اگر بخوانند با دیدن قیافه این حقیر چقدر لیچار بار من و شما و سایر دست اندرکاران و عوامل و خانواده رجبی و امثالهم می کنند که: «بچه این خزعبلات رو نخون!»، ولی خوب می دانم که اگر شما بخواهید بلدید این فاصله ها را کم کنید.

کافی است به اندازه همان جسم سخت یا به قول پدر و مادر عزیز، ماس ماسك؛ برای خانواده ای که بدون شك خیر شما را می خواهند احترام قابل شوی و توی خلوت دعوتشان کنی و هم درد دل هایشان را بشنوی و هم مشورت بگیری. خلاصه این که باید پل بسازی از دل خودت تا قلب پدر و مادری که قطعا دلسوز تواند، نکند غرور، سدا رها شود.



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۵ ■ ۸ اسفند ۱۳۹۸

نوجوانه



شما هم می تونید

شعر، داستان،

یادداشت یا

متن های ادبی

خودتون رو از

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم

متن ادبی

عطیه ضرابی

شب آرزوها

می گویند امشب فرشته ها لحظه به لحظه به زمین نزدیک تر می شوند، بال های خود را باز می کنند و کرور کرور برکت و مهربانی عرضه می کنند! می گویند ليله الرغائب است، شب آرزوها! دست هایم را به سمت آسمان می برم، به ماه نا کامل می نگرم و برایت بندگی می کنم... دوست دارم امشب با خدا بیشتر از همیشه حرف بزنم، سفارش هایم را به خودش بکنم و به او بپردازم که پیچ و مهره های ساختمان زندگی ام را محکم تر ببندد...

می خواهم رو به رویش بنشینم و گردنم را کمی کج کنم، از دردهای دلم برایش بگویم و بعد از این که تمام آرزوهایم را گرفته ام، از دلخوشی هایم حرف بزنم.

از هدفی که هر روز برایش می جنگم و گاهی هم تنبلی مانع می شود...

من ایمان دارم که امشب، خدا گوش هایش را تیز کرده تا حرف هایمان را بهتر بشنود، اصلا امروزه روز جهانی سنگ صبور یکتای ماست! تنها باید دلت را از آرزوگی ها پاک کنی و خالصانه با او صحبت کنی. آرزوهایت را برایش بگو؛ ان... اسمع بصیر!

یادداشت

بیبا متین کیا

از سرنوشت

چقدر تلخ است، لبخند ها، پیرایش ها، امید های بچه های پرورشگاه که گرمای آغوش پدر و مادر را ندارند. بارها خود را آماده می کنند، لبخند می زنند، جوانه امید را در وجود خود می کارند تا شاید بتوانند لذت داشتن خانواده را حس کنند. با خود می گویند این بار می شود؟ من را انتخاب می کنند؟ اما ناگهان، با رفتن پدر و مادر جدیدی که به محل مهد آنها می آیند، دنیای کودکان شان دنیای زیبای شان که با هزار رویا ساخته بودند، دوباره تاریک می شود.

می شود بیشتر به آنها فکر کرد. می توان بیشتر قدر خانواده را دانست، باید بچه های بی سرپرست، بچه های یتیم را که نعمت بزرگ والدین را ندارند، بیشتر دلگرم کرد.

نقد شعر



دکتر مهدی سیار از شاعران و ترانه سرایان خوب کشور است. از این به بعد هر شماره، اشعار شما نوجوان ها را با نقدهایی کوتاه اما آموزنده از ایشان منتشر می کنیم.

علیرضا ترابی / اصفهان / متولد ۱۳۸۲

راه بلند پرخطر را شروع کن
عشق است مقصدت چو رسیدی خضوع کن
از خود بپرس عشق کدام است و چیست عشق
پاسخ که خواستی به دل خود رجوع کن
در لحظه های سرد شبانگاه های تار
خورشید باش! لحظه آخر طلوع کن
هرگز اسیر عشق ز بندش رها نشد
ای دل! علاج واقعه قبل از وقوع کن
وقتی رسید پیش قدمش قیام کن
وقتی نشست، پیش نگاهش رکوع کن

آنچه در این غزل علیرضا ترابی در همان نگاه اول نظرم را جلب کرد قافیه دشوار و کمیاب آن بود. شاعر اما به خوبی از عهده این قافیه برآمده و مضمون های زیبایی را با زبانی روان و بی تکلف بیان کرده است. من به طور ویژه غافلگیری بیت سوم و طنز ملایم بیت چهارم را دوست داشتم.

امیرحسین دوست زاده / تبریز / متولد ۱۳۸۴
شعری تقدیم به کودکان مظلوم یمن و فلسطین
مفتی اعراب جهلش را که از سر می گرفت

واژه ها را خون، جهان را جنگ در بر می گرفت
مشت، آهن، سنگ، آتش، نسبتی دارد مگر؟
باز دنیا رنگ جنگی نابرابر می گرفت
کربلا تکرار می شد، گریه های کودکان
بوی خون، بوی شهادت، بوی اصغر می گرفت
در میان های و هوی بمب های خوشه ای
غنچه ای آرام، با تصنیف خون، پرمی گرفت
دیو جنگ افروز احمق باز هم با نام صلح
ساقی زیتون خونین از کبوتر می گرفت
در میان این همه بیداد اما شاعری
بر لبش ذکر خوش «ا... اکبر» می گرفت
می سرود از جان و دل «هیبات من الذله را»
غیرتش چون صبح دنیا را سراسر می گرفت

این غزل دو نقطه قوت آشکار دارد. یکی موضوع انسانی و به روز آن که نشان میدهد با شاعری دردمند و مطلع مواجهیم، و دیگر موسیقی کلمات آن که حس هیجان و حرکت را به خوبی به مخاطب منتقل میکند. هیجانی که با موضوع و هدف شعر نیز هماهنگ است. به نظرم مصرع اول شعر هنوز جای کار دارد.



**گروه صنعتی
آذر آغاج**

آغشته سازی کاغذ های دکوراتیو
تولید MDF و نئوپان با روکش ملامینه (سایز ۳۶۶ x ۱۸۳)



azaragajtejarat1

@azar_aghaj

www.azaragaj.com

info@azaragaj.com

041 - 32 44 24 40

041 - 32 44 25 50



فاربن
شامپو رنگ

پوشش کامل موهای سفید

تنهادر 10 دقیقه





Farben

Healthy Beauty

www.farben cosmetics.com

